

چرا پروژه حلقه فکری پرسش شکست خورده است؟

دشواری‌های ترجمه به جای تفکر



محمدحسین راحمی

روزنامه‌نگار

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

محمدحسین راحمی

شما به‌هم ربطی ندارید، ما این کار را کردیم و «دلیلی نداره» که قرار باشد شما ربطی [به هم] داشته باشید. برای ما این گفتارها و دیسکورس‌ها مهم بودند. البته فرهادپور در ادامه سخنان خود تلاش کرده تا اعتراض به این تناقضات درونی را هم به دیوار بکوبد و در قالب همان طرح ادغام/انزوا، ناشی از «سکتاریسم حقیر» (!) (کذا) چنین تلقی کند: «فقط هم اینها نیست و دعوا هم فقط اینجا نیست که فقط بدیو یا مثلا دلوز نباشد. اینجا همه سکتاریسم حقیر ناشی از انزوا و مملکت درب‌وداغانی است که به‌لحاظ تنوریک هم رابطه‌ای با جهان ندارد. و الا بله؛ من هم می‌دانم که پروژه‌های فلسفی اینها در خیلی جاها با هم سازگار نیست.» به احتمال زیاد خود فرهادپور هم می‌داند که شاید بتوان اعتراضات داخلی به مهندسی «تجمع پروژه‌های فلسفی ناسازگار، در پروژه ترجمه به‌مثابه تفکر» را به «سکتاریسم حقیر ناشی از انزواي مملکت درب و داغان بی‌ربط با جهان» نسبت داد و آن را- به‌ظاهر-رفع‌وجوع کرد، اما باز هم پرسش کسی مثل آگامبن بی‌پاسخ می‌ماند. توجه دادن به «ضرورت»، پاسخ این پرسش نیست. «ضروری است و باید کاری کرد» یک پرسش است و «چه کاری می‌توان کرد»؛ «چه باید کرد» پرسش‌هایی دیگر است. ضمن آنکه خود آن «تشخیص ضرورت» و «تحلیل و فهم وضع کنونی» هم نمی‌تواند بدون انسجام و ضبطوربیط(coherence) و در عین آشفتگی ترجمه‌ای، حاصل شود. یعنی مساله صرفا حرف یا دستورالعمل ایجابی نیست بلکه فهم و تحلیل این حضرات هم در بحران و بی‌سامان است.

ضرورت در ضرورت

سکتاریسم مورد اشاره فرهادپور امر غیرقابل‌انکاری در درون گفتار چپ است که خود او هم به آن معترف است و همین سکتاریسم است که نهایتا «ضرورت دیگری» برای استمرار حیات این گفتار را ناگزیر می‌کند. ناسازگاری‌های درونی پروژه‌های فلسفی مختلفی که قرار است با نوعی «مهندسی» در یک پروژه تجمع شوند، علاوه‌بر آنکه به بلورالیزم گفتمانی و تضاد و تکرر کنش‌گران می‌انجامد، در دیالکتیک با سکتاریسم به‌وجودآمده، به‌صورت سلسله‌واری سایر «ضرورت‌ها» را به‌دنبال می‌آورد. فرهادپور در پاسخ به پرسشی درباره آلتزاتیو چپ برای وضع کنونی، با اقرار به تکرر فرازبنده کنشگران این جریان، سکتاریسم موجود در این گفتار را به عنوان چالش اصلی قلمداد می‌کند و می‌گوید: «درباره» آلتزاتیو چپ انقلابی، باید بگویم [الان] هر گروهی خودش را چپ انقلابی می‌داند و حرف‌های خودش را هم آلتزاتیو می‌داند! به‌نظر من اولین کار همین کنار گذاشتن سکتاریسم است که هر پنج نفری که یکجا با هم زندگی می‌کنند، ادعاکنند که یک حزب کمونیست هستند و بعد هم شروع کنند سایتی بزنند و برنامه عمل و ایسمی هم آن بالا بگذارند!»

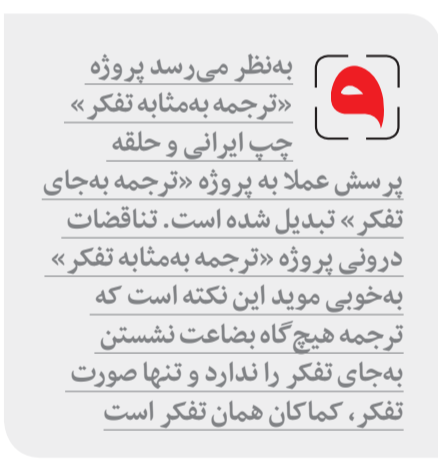
گرفتاری «ضرورت» در دور باطل

بنابراین برای گذر از سکتاریسمم و غلبه بر اغتشاش موجود در گروه‌های مختلف چپ، ایجاد «جبهه واحد مشترک برای مبارزه»، ضرورت دیگری است که در پی ضرورت اول، ناگزیر می‌شود. فرهادپور پیش‌تر در گفت‌وگوی مشترک با صالح نجفی در تبیین ضرورت این راهبرد گفته بود: «جبهه واحد یعنی همکاری عملی نیروهای سیاسی مختلف که هرکدام اپیدئولوژی و سازماندهی و امکانات مستقل خاص خود را دارند، اما به‌رغم همه تفاوت‌ها برای تحقق یک یا چند هدف مشخص و معین در عمل برای مدتی معین با هم وحدت می‌کنند... این امر عملا به معنای کنار نهادن فرقه‌گرایی و آمادگی برای «مبارزه مشترک» است.» (مراد فرهادپور: ادغام/انزوا- تز یازدهم-آبان۹۷)

اما پیدا کردن مخرج مشترکی برای اتحاد گروه‌های مختلف چپ حول راهبرد «جبهه واحد مشترک برای مبارزه» چالش دیگری است که گفتار چپ را درگیر یک دورباطل می‌کند و به‌بن‌بست امتناع می‌کشاند. در یک بن‌بست منطقی، گذر

از «سکتاریسم» منوط به ایجاد «جبهه واحد» می‌شود اما اصل «جبهه واحد»، خود گرفتار سکتاریسم معرفتی است: «من به‌صورت خیلی مقدم‌مانی از یک نوع «جبهه واحد» صحبت کرده‌ام ولی خیلی سریع به این سکتاریسم چپ خورد و برگشت به تاریخ قدیم و خیلی‌ها گفتند که «جبهه واحد» این نیست و لنین چیز دیگری گفته است. درحالی‌که من صرفا یک اسمی را مطرح کرده بودم تا امکانی فراهم شود تا کل اپوزیسیون ایران براساس یک‌سری پیش‌شرط‌ها، به یک‌سری اقدامات عملی با هم دست بزنند، بدون اینکه هیچ‌کس استقلال سیاسی و تئوریک و نظری خودش را زیر سوال ببرد و یا ازدست بدهد.» (مراد فرهادپور- وبینار بحران کرونا)

این بن‌بست معرفتی سبب می‌شود تا فرهادپور که پیش‌تر هم از دشواری‌های راهبرد پیشنهادی‌اش آگاه بود و حتی آن را گرفتار



▲ طرح جلد نشریه آلمانی

از بازگشت مارکس

یک «دور باطل» می‌دانست که گذر از آن «تبدیل غیرممکن به ممکن» است، در این گفت‌وگو هم مجدداً به «عدم امکان تحقق این ایده» معترف باشد: «البته سابقه تاریخی و محدودیت‌های سیاسی و تجربه سیاسی شدید انزوا این بحث‌ها را «ناممکن» می‌کند. انزوا و سرکوب سیاسی و اینکه ما به‌لحاظ نظری هم تماس روشنی با جامعه جهانی نداشته‌ایم باعث شده تا انواع خرافه‌پرستی‌ها و جزم‌اندیشی‌ها، چه چپ و چه راست، باقی بمانند و مانع از شکل‌گیری «جبهه واحد عملی» شود. من هم فکر نمی‌کردم خیلی سریع بتوان به چنین چیزی رسید. حتی در درون خود ست چپ هم هنوز خیلی‌ها حتی حاضر نیستند با هم حرف بزنند چه رسد به اینکه با هم به اقدام عملی برسند.»

نئولیبرالیسم کشسان به‌مثابه پرچم پیکار

تکرار و استفاده مکرر از اصطلاح نئولیبرالیسم برای توضیح ساختار اقتصاد سیاسی نظام، ترجیع‌بند اکثر سخنرانی‌ها و فعالیت‌های سیاسی و صنفی این گروه بوده است. به‌نظر

می‌رسد تاکید بر نئولیبرالی بودن ساختار اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی، شاید تنها مخرج مشترکی باشد که نیروهای چپ اختلافات داخلی خود را پشت آن پنهان کرده و به‌نوعی «وحدت در شعار» دست پیدا کرده‌اند. اما گاه‌وبی‌گاه همین مساله هم در میان نیروهای چپ دچار عوجاج نظری و پریشانی مفهومی است. مراد فرهادپور در بخشی از این وبینار با این پرسش مواجه می‌شود که «الان در وضعیت خاص ما نقد دین اولویت دارد یا نقد سرمایه‌داری؟» او در پاسخ اساسا منکر چنین دوگانه‌ای می‌شود و همان راهی را می‌رود که اباضری و آرمان ذاکری تلاش کرده‌اند تا در مقاله «سه دهه همنشینی دین و نئولیبرالیسم در ایران» برای آن مانیفستی نظری (۱۹) دست‌وپا کنند. اما با دقت در پاسخ فرهادپور به‌نظر می‌رسد باز هم «ضرورت»‌هایی در کار آمده است: «تمام حرف این بود که اصلا این دوگانه کاذب است. چرا باید فکر کنیم که نقدیکی به معنای تایید دیگری است؟ چرا نباید هردو را با هم نقد کنیم؟ شجاعتش را داشته باشیم که در عمل با هردو درگیر شویم. به‌واقع هم بحث این است که با اولین چالش سیاسی و در اولین رخداد سیاسی نیروهای موجود-چه به‌لحاظ روشنفکران و متفکران و چه به‌لحاظ مبارزان سیاسی- با همین تضادها روبه‌رو می‌شوند و عوض اینکه بتوانند باهم کار کنند، به ضد هم تبدیل می‌شوند؛ دقیقا به‌خاطر همین تن‌سپردن به این دوگانه کاذب.»

اما خود فرهادپور هم در ادامه به خطرات این نوع کلی‌انگاری خام التفات دارد و نسبت به نادیده گرفتن ظرایف مفهومی هشدار می‌دهد و از گرفتار شدن در بن‌بست‌های نظری و اخلاقی و سیاسی مرتب بر آن برحذر می‌دارد اما این بار هم «ضرورت آغاز مبارزه» به میان می‌آید: «حرف من این نیست که بین این دو تضادی نیست و یا درگیری ایران و آمریکا فقط جنگ ززگری است! نه، این جزئی از واقعیت است و می‌تواند در خیلی از جاها ما را با یک بن‌بست‌های نظری و یا اخلاقی و سیاسی روبه‌رو کند. کار ساده‌ای نیست که بشود هر دو منشا شر را با هم کوئید و تن‌ن داد به این انتخاب‌هایی بی‌بد و بتر و این مسائل. این مسلمان هم به‌لحاظ نظری و هم به‌لحاظ انتخاب استراتژی و تاکتیک سیاسی، یک چالش بزرگ است. ولی درفتن از زیر این چالش به این معنی است که اصلا مبارزه قبل از اینکه آغاز شود شکست خورده است.»

هرچند فرهادپور تلاش می‌کند تا با تمسک به دیالکتیک «ادغام و انزوا» راه حلی برای این بن‌بست نظری پیدا کند اما او هم ناچار می‌شود تا برای این دیالکتیک دو مبدا تاریخی لحاظ کند. ادغام را به صدر مشروطه ببرد و انزوا را به ۴۰ سال پیش و انقلاب اسلامی برگرداند. چنان‌که گفته شد به‌نظر می‌رسد اطلاق نئولیبرالیسم به کلیت ساختار اقتصاد سیاسی فعلی هم بیش از آنکه قابلیت تبیین تئوریک داشته باشد، در درون خودش گرفتار تسامح و تساهل نظری و تشمت مفهومی است. گو اینکه اگر چنین نبود نیازی نبود تا فرهادپور از «دیالکتیک ادغام و انزوا» کمک بگیرد و صرفا همان «منطق ادغام» کفایت می‌کرد. اما حسب «ضرورت آغاز مبارزه» و برافراشتن پرچم پیکار بسا «یک دیگری بزرگ» که می‌تواند تاکتیکی سازمانی برای «گذر از سکتاریسم» درونی هم باشد، چپ ایرانی ناگزیر شده تا مفاهیم را به استخدام «اهداف سازمان» درآورد و در این میان ابایی از کشتنای نظری و تهی شدن از محتوا آنها نداشته باشد. این مهم با دقت در برخی مواضع سایر اعضای حلقه پرسش هم کم‌وبیش قابل رؤیت است. پرویز صداقت با تکرار موضع فرهادپور درخصوص سیاست خارجی نظام می‌گوید: «دستورکار جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی در تقاضی با مجموعه سیاست‌های نئولیبرالی اقتصادی است... . به‌سبب تناقض این سیاست‌ها با سیاست‌های خارجی نظام سیاسی در عرصه ادغام در بازارهای مالی جهانی، سیاست‌های نئولیبرالی صرفا در حد حرف بوده و در عمل امکانات اجرای آن فراهم نشده است... . پرویز صداقت، نئولیبرالیسم در ایران، افسانه یا واقعیت، گفت‌وگو با اخبار روز) کمال اطهاری،

صاحب‌امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی- مدیرمسئول: محمدامین ایمانجانی- سردبیر: محمود فروغی دفتر مدیرمسئول: ۶۶۳۳۸۰۱۶-تحریریه: ۰۱۸۲-۰۱۸۰-۶۶۷۶۰-فکس: ۰۱-۶۶۷۶۰-۲۷-۶۶۷۲۶-روابط عمومی: ۰۴۹۹-۶۶۷۶۰-سازمان آگهی‌ها: ۰۴۶ و ۶۶۳۳۸۰ چاپ: چاپخانه دانشگاه آزاد اسلامی- توزیع:فره‌یختگان: ۰۱۱-۱۲-۶۶۳۳۸۰ نشانی: خیابان حافظ، پایین‌تر از جمهوری، روبه‌روی ساختمان بورس، ساختمان فرهیختگان، طبقه سوم

اقتصاددان چپ و از مدرسین موسسه پرسش اطلاق این واژه بر کلیت ساختار اقتصاد سیاسی را «خطای شناختی روشنفکران» می‌نامد و می‌گوید: «برخلاف آنچه جامعه روشنفکری ماهیت سیاست‌های دولت را نئولیبرالی معرفی می‌کند، به‌زعم من چنین تعریفی نادرست است... . اقتصادی را می‌توان نئولیبرال نامید که در آن، مازاد اقتصادی از کار مولد به‌دست آید و نه از رانت اقتصادی. سردمداران سیاست‌های اقتصادی کشور در طول دهه‌ها از واژه نئولیبرالیسم برای تظہیر خود استفاده کرده و می‌کنند... . اطلاق واژه نئولیبرالیسم بر اقتصاد کشور یک خطای شناختی توسط روشنفکران است.» (کمال اطهاری، جانب‌ملت یا طرفدار انحصارگرایان، گفت‌وگو با روزنامه همدلی) محمد مالجو از دیگر اعضای این حلقه هم در کفایت کاربرد مفهوم نئولیبرالیسم برای توضیح ساختار، تردید می‌کند. او که به کشسان شدن ترم نئولیبرالیسم التفات پیدا کرده است، حتی خواهان اعاده اعتبار از این مفهوم می‌شود: «اگر قرار باشد همه سوگیری‌های نظام جمهوری اسلامی را با مفهوم نئولیبرالیسم توضیح دهیمف خواهیم دید که این مفهوم به تنهایی اصلا کفایت نمی‌کند. قوت مفهوم نولیبرالیسم در توضیح اقتصاد ایران باعث شده است که کسانانی از جمع ما بیش از حد بر آن تکیه کنیم. اعاده اعتبار به مفهوم نئولیبرالیسم در ایران مستلزم این است که مفهوم نئولیبرالیسم را سرچای خود بنشانیم و در تبیین اقتصاد ایران نه نادیده‌اش بگیریم و نه باری لایطاق بر دوشمان بگذاریم. (محمد مالجو، نئولیبرالیسم در ایران، افسانه یا واقعیت، گفت‌وگو با اخبار روز)

پرسش کشنده «چه غلطی باید کرد؟»

این «ناممکن» یا «بن‌بست گفتمانی در عمل»، سوژه پرسش یکی دیگر از کاربران قرار می‌گیرد. او روی پائشنه‌آشیل گفتار چپ دست می‌گذارد و سوال یا نقدی را مطرح می‌کند که کمی باعث عصبانیت فرهادپور هم می‌شود و او را مجبور می‌کند تا بگوید: «اینکه بعد چه غلطی باید کرد، چیزی نیست که من اینجا بنشانیم و از روی صندلی برای شما در همه ابعاد نسخه بدهم!» سوال این است: «بحث شما در سطح تبیین و تفسیر سرمایه‌داری خوب پیش می‌رود اما در سطح ایجابی متوقف می‌ماند.» فرهادپور که برخلاف برخی همفکرانش در جناح چپ فکری، نمی‌تواند به مدل سوسیال‌دموکراسی ارجاع بدهد- چراکه در جای دیگری از این وبینار تجربه کشورهای اسکندانیای را هم، به‌عنوان راهکار آلتزاتیو، رد کرده است- در پاسخ می‌گوید: «مساله همین است. قرار نیست که من اینجا بنشانیم و در ۵۰ دقیقه نسخه بدهم که دنیا باید چه کار کند! غیرمنطقی است و شدنی هم نیست. این چیزی است که باید از دل خود مبارزه بیرون بزنند. پرسش‌های واقعی که خود شما باید آن را طرح کنید و دیگران را قانع کنید که اصلا پرسش این است؛ تا بعد به این برسیم که پاسخ چیست. اینکه بعد چه غلطی باید کرد، چیزی نیست که من اینجا بنشینم و از روی صندلی برای شما در همه ابعاد نسخه بدهم [که] مثلا «چگونه سازماندهی می‌کنیم؟» این مسلم است که مسخره است. اگر به این سادگی بود که خیلی زودتر از اینجا حل شده بود. شکی نیست که اصلا این یکی از ضعف‌های ساختاری چپ و نیروهای رادیکال است که ما هنوز در آن جنبه منفی و تخریبی خوبیم... . (این بد است»، «آن را داغان کنید»، «آنی بی‌عدالتی است»، «آن را از بین ببرید»؛ اما [درباره] اینکه خب «چه چیزی جای آن بگذاریم؟»؛ ژئوک راست می‌گوید که این پرسشش اصلی است که «فردای روز انقلاب چه باید کرد؟» روز اول که همه شادند و خود ما هم یک سال اول سرمست بودیم و شاه را بیرون انداخته بودیم و یکی می‌گفت انقلاب سوسیالیستی می‌شود و دیگری می‌گفت چه می‌شود. برای جهان نقشه می‌کشیدیم اما بعدا تری یک خماری طولانی خوردیم که نه قضایا این‌گونه نیست. دقیقا شاید به‌خاطر اینکه آن شکل ایجابی و صبر و حوصله و پشتکار و فراتر رفتن از سکتاریسم و پشت‌میزنشینی و نسخه صادر کردن را نتوانستیم پشت‌سر بگذاریم و به یک بحث ایجابی انقضامی برسیم. این چیزی است که خود واقعیت باید تولید کند و اگر نکند، بله؛ حرف‌های من هم در حد یک‌سری حرف‌های قشنگ کلی‌ای که هیچ‌وقت هم از دل آن چیزی درنخواهد آمد، خواهد ماند.»

خاتمه

مراد فرهادپور در بخشی از این وبینار می‌گوید: «برای ما همین امروز هم ترجمه به‌معنای عام آن هنوز هم تنها شکل واقعی تفکر است. اما به‌نظر می‌رسد پروژه «ترجمه به‌مثابه تفکر» چپ ایرانی و حلقه پرسشش عملا به پروژه «ترجمه به‌جای تفکر» تبدیل شده است. تناقضات درونی پروژه «ترجمه به‌مثابه تفکر» به‌خوبی موبد این نکته است که ترجمه هیچ‌گاه بضاعت نشستن به‌جای تفکر را ندارد و تنها شکل واقعی تفکر کماکان همان تفکر است. ترجمه به‌مثابه تفکر آن هم بر مبنای «ضرورت» در نهایت به پروژه‌ای سیاسی بدل شده که خود پیش‌برندگان آن هم برایش افقی متصور نیستند. این پروژه با سلسله‌ای دنباله‌دار از انواع و اقسام ضرورت‌ها، از ضرورت گسست از اصلاحات تا ضرورت پیوستگی و همبستگی نیروهای مبارز در یک جبهه واحد و مشترک؛ با ضرورت برافراشتن پرچم پیکار با دیگری بزرگ، با درافتادن در یک دور باطل و نهایتا بن‌بست گفتمانی، بیش از آنکه به بسط و گسترش امکانات تفکر بینجامد به مانیفستی برای پیکار سیاسی-آن هم صرفا از بعد سلبی- تبدیل شده است.

پی‌نوشت:

نگارنده در مطلب دیگری با عنوان «دست چپ در آستین راست اپوزیسیون» درخصوص وضعیت گفتار چپ در ایران امروز به مواردی اشاره کرده و در قالب گفت‌وگوهایی در همین مطبوعه این موضوع را پی‌گرفته است.